

ایران توشه

- دانلود نمونه سوالات امتحانی

- دانلود گام به گام

- دانلود آزمون گاج و قلم چی و سنجش

- دانلود فیلم و مقاله انگلیزی

- کنکور و مشاوره



IranTooshe.Ir



@irantooshe



IranTooshe



جمع بندی طلایی

لغت و معنی

ویژه کنکور ۹۹

نشر و کپی آزاد!

مؤلف:

امید میران



مبحث: لغت و معنی

***مَلِک:** پادشاه،خداوند (**ملوک:ج مَلِک**)

کَلَامَلِک: سرزمین،دارایی (**املاک:ج مِلک**) **مَلْک:**فرشته (**ملائک:ج مَلْک**)

***پویدن:**حرکت به سوی مقصد برای به دست آوردن و جست وجوی

چیزی،تلاش،رفتن

***تَنّا:**ستایش،سپاس

***تحفه:**هدیه،ارمغان

***جَزّ:**پاداش کار نیک **کَلّ** **کیفر،مکافات** **کار** **بد**

***جَلال:**بزرگواری،شکوه،از نام هاوصفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد

***جُود:**بخشش،سخاوت،کَرَم (=بذل،فضل)

***حکیم:**دانا به همه چیز،دانای راست کردار،از نام های خداوند تعالی،بدین معنا که همه ی کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد.

***رحیم:**بسیار مهربان از نام ها و صفات خداوند

***روّی:**چاره،امکان،راه

***سرور:**شادی،خوشحال(=**شعف**)

کَلّ **«سرور» اسم مصدر است ولی«مسرور،مشعوف»صفت! پس«مسرور:خوشحال»**

***سَزّا:**سزّاوار،شایسته،لایق

***شِبّه:**مثل،مانند،همسان **شَبّح:سایه**

***عَزّ:**ارجمندی،گرامی شدن (**≠ذُلّ**)

***فضل:**بخشش،کرم

***کَریم:**بسیار بخشنده،بخشاینده،از نام ها و صفات خداوند(=**سخی،گشاده** **دست**)

***نُماینده:**آن که آشکار و هویدا می کند،نشان دهنده

***وهم:**تصور،خیال،پندار

***یقین:**بی شبهه و شک بودن،امری که واضح و ثابت شده باشد.

***اعراض:**روی گرداندن از چیزی،روی گردانی،انصراف

***انابت:**بازگشت به سوی خدا،توبه،پشیمانی

***انبساط:**حالتی که در آن،احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛

خودمانی

***باسق:**بلند

***فایق:**برگزیده

کَلّ **فایق«صفت»است و باید به همین صورت معنی شود.**

***بنات:**ج بنت؛دختران

***بنان:**انگشت،سرانگشت

***تاک:**درخت انگور،رَزّ

کَلّ **آوردنِ معنی«انگور» برای «تاک» نادرست است!**

***تَحیّر:**سرگشتگی،سرگردانی

***تتمه:**باقی مانده؛تتمه ی دور زمان:مایه ی تمامی و کمال گردش روزگار،

مایه ی تمامی وکمال دورِ زمان رسالت

***تَضَرّع:**زاری کردن،التماس کردن

***تقصیر:**گناه،کوتاهی،کوتاهی کردن

***جسیم:**خوش اندام

***حلیّه:**زیور،زینت

***خَوان:**سفره،سفره ی فراخ وگشاده **خَآن:**رئیس **وبزگ** **قبیله**

***دایه:**زنی که به جای مادر به کودک شیر می دهد یا از و پرستاری می کند.

***ربیع:**بهار

***روزی:**رزق،مقدار خوراک یا وجه معاش که هرکس روزانه به دست می آورد

یا به او می رسد.

***شفیع:**شفاعت کننده

شهد فایق:**عسل خالص **کَلّ*شهد:عسل-فایق:خالص**

***صفوت:**برگزیده،برگزیده از افراد بشر

***عاکفان:**کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت بپردازند

***عزّ و جَلّ:**گرامی،بزرگ و بلند مرتبه است،بعد از ذکر نام خداوند به کار می

رود.

***عصاره:**آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند،افشره،شیره

***فاحش:**آشکار،واضح

***فرآش:**گسترنده ی فرش،فرش گستر

***قبا:**جامه،جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف

پیش را با دکمه به هم پیوندند.

***قدوم:**آمدن،قدم نهادن،فرا رسیدن

***قسیم:**صاحب جمال

***کاینات:**همه ی موجودات جهان (**جمع کاینه**)

***کرامت کردن:**عطاکردن،بخشیدن

***مراقبت:**در اصطلاح عرفانی،کمال توجه بنده به حق و یقین بر این که خداوند در همه ی احوال،عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق

***مزید:**افزونی،زیادی

***مطاع:**فرمانروا،اطاعت شده،کسی که دیگری فرمان او می برد

***معاملت:**اعمال علادی،احکام و عبادات شرعی،در متن درس،مقصود همان

کار مراقبت وکشف است.

***معترف:**اقرار کننده،اعتراف کننده

***مَفخر:**هرچه بدان فخر کنندوبنازند؛مایه ی ناز و بزرگی

***مَفرَح:**شادی بخش،فرح انگیز

ادبیات به سبک امید میران

***مکاشفت:**کشف کردن و آشکار ساختن،در اصطلاح عرفانی پی بردن به

حقایق است

***مُمدّ:**مددکننده،یاری رساننده

***مَنّت:**سپاس،شکر،نیکویی (=نُنا)

***منسوب:**نسبت داده شده **منسوب:**گماشته شده **منصب**

***منکر:**زشت،ناپسند

***موسم:**فصل،هنگام،زمان

***نِبات:**گیاه،رُستنی

کَلّ **نِبات مفرد است!**

***نبی:**پیغمبر،پیام آور،رسول

***نسیم:** خوش بو

***واصفان:**وصف کنندگان،ستاینندگان (**جمع واصف**)

***ورق:**برگ

***وسیم:**دارای نشان پیامبری

***وظیفه:**مقرری،وجه معاش

***ادیب:**سخن دان،آداب دان،ادب شناس

***افسار:**تسمه و ریسمانی که به سر و گردن اسب و الاغ و ... می بندند.

***اکِراه:** ناخوشایند بودن،ناخوشایندن داشتن امری

***تزویر:**نیرنگ،دورویی،ریاکاری

***حدّ:**کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار ومجرم

خَمّار:**می فروش **کَلّ*خمر:شراب**

***داروغه:**پاسبان ونگهبان،شب گرد

***درهم:**درم،مسکوک نقر،که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛در متن درس،مطلق پول موردنظر است.

***دینار:**واحد پول،سکه طلا که در گذشته رواج داشته است.در متن

درس،مطلق پول است؛وزن وارزش دینار در دوره ها و مناطق مختلف،متفاوت

بوده است؛ مجازاً رشوه

***ذوالجلال:**خداوند بزرگواری،صاحب بزرگی

***زاهد:**پارسای گوشه نشین که میل به دنیا و تعلقات آن ندارد.

***صنعت:**پیشه،کار،حرفه

***صواب:**درست،پسندیده،مصلحت **نَوَاب:**پاداش **نَواب**

***غرامت:**تاوان،جبران خسارت مالی و غیر آن

***گرو:**دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن

تعهدی به او داده می شود

***محتسب:**مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام شرعی بود.

***مدام:**همیشه،پیوسته،می

مُلک:**سرزمین،کشور،مملکت **کَلّ*دارِ ملک:**دارالملک،پایتخت

از سری پوسترهای جمع بندی

***واعظ:**پند دهنده،سخنور اندرزگو

***والی:**حاکم،فرمانروا

کَلّ **«والی» با «داروغه» قاطی نشود!!!!(از دام های رایج طرح تست)**

***وجه:**ذات،وجود

***اجانب:**بیگانگان (**جمع اجنبی**)

***احداث شدن:**ساخته شدن

***استقرار:**برپایی،برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی،مستقر شدن

***بیت الحزان:**خانه ی غم ها،جای بسیار غم انگیز،طبق روایات نام کلبه ای است که حضرت یعقوب(ع)در آن در غم فراق یوسف(ع) گریه می کرده است.

***بیت الحزن:**خانه ی غم،ماتم کده

ثابت قدم:ثابت رأی و ثابت عزم،دارای اراده ی قوی

***سلسله جنبان:**محرك،آن که دیگران را به کاری بر می انگیزد

***طَرَف:**کنار،کناره

***مَسَلک:**روش،طریقه

***موافق:**هم رای و همراه

***ارغند:**خشمگین،قهر آلود

***آوند:**آونگ،آویزان،آویخته

***بگسل:**پاره کن،جدا کن،نابود کن

***پس افکند:**پس افکنده،میراث

***ستوران:**حیوانات چارپا خاصه اسب،استروخر

***سریر:**تخت پادشاهی،اورنگ

***سعد:**خوشبختی (**≠نحس**)

کَلّ **اخترسعد:سیاره ی مشتری که به«سعداکبر»مشهور است.**

***سفله:**بدسرشت،فرومایه

***شرزه:**خشمگین،غضبناک

***ضِماد:**مرهم،دارو که به جراحات نهند

***عطا:**بخشش،دهش

***فسرده:**بیخ زده،منجمد

***کُله خود:**کلاه جنگی،کلاه فلزی که در جنگ بر سر می گذاردند.

***گُرزه:**ویژگی نوعی مار سمّی و خطرناک

***مِعجر:**سرپوش،روسری

***نحس:**شوم،بد یُمَن،بداختر

***زل زدن:**با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن

***سَلّانه سَلّانه:**آرام آرام،به آهستگی

مبحث: لغت و معنی

***عامل تخریب:**شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف های نظامی به وسیله ی انفجار و کار گذاشتن تله های انفجاری است.

***فغان:**ناله و زاری،فریاد

***کلوخ:**پاره گل خشک شده به صورت سنگ،پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگتر

***مُعْطَل:**بی کار،בלاتکلیف

***اشتیاق:**میل قلب است به دیدار محبوب،در متن درس،کشش روح انسان

خداجو در راه شناخت پروردگار وادراک حقیقت هستی

***ایدونک:**ایدون که

***بدحالان:**کسانی که سیر و سلوک آن ها به سوی حق،کند است

***بیگاه شدن:**فرارسیدن هنگام غروب و شام

***پرده:**در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه های مرتب،حجاب

***تاب:**فروغ،پرتو

***تریاق:**پادزهر،ضدزهر

***حریف:**دوست،همراه،همدم

***حَسَب:**برابر،اندازه،بر طبق

***خوش حالان:**رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان اند

***دستور:**اجازه،راهنما،وزیر

***دمساز:**مونس،همراز،درد آشنا

***سور:**جشن و عروسی

***شرحه شرحه:**پاره پاره **🔗شرحه:**پاره گوشتی که از درازا بریده باشد

***شیون:**ناله و ماتم،زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآید

***ظَن:**گمان،پندار

***مستغرق:**مجدوب،شیفته

***مستمع:**شنونده،گوش دارنده

***مستور:**پوشیده،پنهان **🕌مستور:**نوشته شده

***نفیر:**فریاد و زاری به صدای بلند

***بزم:**محفل،ضيافت

***بی خودی:**بی هوشی،حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن

***جسمانی:**منسوب به جسم **(≠روحانی)**

***جمال:**زیبایی،زیبایی ازلی خداوند

***حسن:**نیکویی،زیبایی

***روحانی:**منسوب به روح،معنوی،ملکوتی،آن چه از مقوله ی روح و جان باشد

***سامان:**درخور،میسّر،امکان

***سودا:**خیال،دیوانگی،اشتیاق

***شیدایی:**دیوانگی

***فرض:**لازم،ضروری،آنچه خداوند بر بندگانش واجب کرده است

***قوت:**خوراک،رمق،نیرو

***کمال:**کامل بودن،کاملترین وبهترین صورت و حالت از هرچیز،سرآمد بودن

در داشتن صفت های خوب

***محبّ:**دوستدار،یار،عاشق

***ممات:**مرگ،مردن **(≠حیات)**

***نغمه:**نوا،ترانه،سرود

***اتراق:**توقف چند روزه در سفر به جایی،موقتاً در جایی اقامت گزیدن

***استبعاد:**دور دانستن،بعید شمردن چیزی **(استبعاد داشتن:بعید و دور بودن از**

تحقق و وقوع امری)

***بازبسته:**وابسته،پیوسته ومرتبط

***پانوراما:**پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد،به دیوار سقف

بچسبانند؛چنان که هر کس در آن جا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خود می بیند.

***تداعی:**یادآوری،به خاطر آوردن

***جَرّآره:**ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمی که دمش روی زمین

کشیده می شود.

***جَرّیغ:**تلفظ محلی «چراغ»نزد مردم سیرجان **(چریغ آفتاب:طلوع آفتاب،صبح زود)**

***حواله:**نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا

مال به شخص دیگری است.

***رواق:**بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم

***سر پر زدن:**توقف کوتاه؛هرگاه مرغی از اوج،یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد،این توقف کوتاه را«سرپرزدن»می گویند.

***سوءهاضمه:**بدگوارب،دیرهمضمی،هر گونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سر دل یا نفخ همراه است.

***صبح:**بامداد،سپیده دم،پگاه

***طبق:**سینی گرد بزرگ و معمولاًچوبی،مخصوص نگه داری یا حمل اشیا که بیشتر آن را بر سر می گذارند.

***طاق:**سقف خمیده و محدب،سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛طاق ضربی،طاق احداث شده بین دهانه ی دو تیر آن که آن را با آجر وملاط گچ می سازند.

***طَبِلَسّان:**نوعی ردا

***عجین آمدن:**عجین شدن،آمیخته شدن یا ترکیب شدن دو یا چند چیز

***غاشیه:**سوره ای از قرآن،یکی از نام های قیامت

***غایت القُصوی:**حدّنهایی چیزی،کمال مطلوب

***فرخنده پی:**خوش قدم،میک پی،خوش یُمِن

***فرسخ:**فرسنگ،واحد اندازه گیری مسافت تقریباً معادل ۶ کیلومتر

ادبیات به سبک امیدمیران

***کازیه:**جاکاغذی،جعبه ی چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن

کاغذ،پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند.

***کَی:**پادشاه،هر از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا

***کیانی:**منسوب به کیان

***مارغاشیه:**ماری بسیار خطرناک در دوزخ

***مَرکَب:**اسب،آنچه بر آن سوار شوند.

***مستعجل:**زودگذرنده،شتابنده

***مُعّان:**موبدان،زرتشتی،در ادبیات عرفانی،عارف کامل و مرشد را گویند.

***نَمَط:**روش،طریقه **(=مسلک)**

***ابدیت:**جاودانگی،پایندگی،بی کرانگی

***ارادت:**میل و خواست،اخلاص،علاقه و محبت همراه با احترام

***استشمام:**بوییدن

***ایل و تبار:**خانواده،نژاد و اجداد

***اهورایی:**ایزدی،خدایی،منسوب به اهورا

***تعبیر:**بیان کردن،شرح دادن،باز گویی

***تفرّجگاه:**گردشگاه،جای تفرّج،تماشاگاه **(=نزهتگاه)**

***تلقّی:**دریافت،تعبیر،نگرش

***غرفه:**بالاخانه،هر یک از اتاق های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک

محوطه بسازند که مشرف بر محوطه باشد.

***فقه:**علم احکام شرعیه،علمی که از فروغ عملی احکام شرع بحث می

کنند.مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط،محل اجتهاد است.

***تَمَوز:**ماه دهم از سال رومیان،تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ماه گرما

***سَمَوم:**باد بسیار گرم و زیان رساننده

***انگاره:**طرح،نقشه

***اِسرا:**در شب سیر کردن،هفدهمین سوره ی قرآن کریم

***قدس:**پاکی،صفا،قداست

***قندیل:**چراغ،چراغ آویز،قندیل

***ماورا:**فراسو،آن سو،ماسوا،برتر

***ماوراء الطبیعه:**آن چه فراتر از علم و طبیعت و ماده باشد؛مانند خداوند،روح

و مانند آن ها

***معلق:**آویزان،آویخته شده

***مشایعت:**همراهی کردن،بدرقه کردن

***نشئه:**حالت سرخوشی،کیفوری،سرمستی

***نظاره:**تماشا کردن،بدرقه کردن

***مَدرّس:**محلی که در آن تدریس کنند؛موضع درس گفتن

***اندوه گسار:**غم گسار

از سری پوسترهای جمع بندی

***ایل:**گروهی از مردم هم نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادر نشینی زندگی می کنند

***بطالت:**بیکاری،بیهودگی،کاهلی

***بَن:**درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می روید، پسته ی وحشی

***دلاویز:**پسندیده،خوب،زیبا

***شبدر دوچین:**شبدری که دو بار پس از روییدن چیده شده باشد

***پرنیان:**پارچه ی ابریشمی دارای نقش و نگار،نوعی حریر

***شبدر:**گیاه علفی و یک ساله

***شیهه:**صدا و آواز اسب

***طُفیلی:**منسوب به طُفیل،وابسته،آن که وجودش یا حضورش در جایی،وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است،میهمان ناخوانده

***عدلیّه:**دادگستری

***قاش:**قاچ،قسمت برآمده ی جلوی زین،کوهه ی زین

***کُرنَد:**اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد.

***کهر:**اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره باشد.

***کمانه:**نام کوهی در منطقه ی ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان

***گرمسیر:**منطقه ای که تابستان های بسیار گرم و زمستان های معتدل

دارد **(≠سردسیر)**

***مُباهات:**افتخار،سرافرازی

***یغما:**غارت،تاراج **🔗به یغما رفتن:**غارت شدن

***برزخ:**حدافاصل میان دو چیز،زمان بین مرگ تا رفتن به بهشت یا دوزخ،فاصله ی بین دنیا و آخرت

***چشم داشت:**انتظار و توقع امری از چیزی یا کسی

🔗چشم داشتن:منتظر دریافت پاداش یا مزد بودن

***داعیه:**ادّعا

***زخمه:**ضربه،ضربه زدن

***گشاده دستی:**بخشندگی،سخاوت **🔗کرامت:**سخاوت،جوانمردی،بخشندگی

***بی حفاظ:**بدون حصار و نرده؛آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد

***پگاه:**صبح زود،هنگام سحر

***تَشَر:**سخنی همراه با خشم،خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن وتهدید کردن کسی گفته می شود.

***تعَلل:**عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری،درنگ،امال کردن

***جناق:**جناغ،استخوان پهن ودراز در جلوی قفسه سینه

***حَزین:**غم انگیز **🔗«حزین»** صفت است ولی **«حزن»** اسم است و به معنی اندوه.

***حمایل:**نگه دارنده،محافظ **🔗حمایل کردن:**محافظ قرار دادن چیزی برای چیزی دیگر

مبحث: لغت و معنی

*** حیثیت:** آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خشو نامی شخص می شود.

*** خِشَاب:** جعبه ی فلزی مخزن گلوله که به اسحله وصل می شود و گلوله های پی در پی از آن وارد لوله ی سلاح می شود.

*** دَنِج:** ویژگی جای خلوت و آرام بدون رفت و آمد

*** دِیباچه:** آغاز و مقدمه ی هر نوشته

*** روضه:** آن چه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر(ص)و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین(ع)خوانده شود،ذکر مصیبت ونحوه سزایی *** شامه:** حسّ بویای

*** شَبَح:** آن چه به صورت سیاهی به نظر می آید،سایه ی موهوم از کسی یا چیزی *** شرف:** بزرگواری،حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش های اخلاقی به وجود می آید

*** طَفَره رفتن:** خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن،به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح

*** کلافه:** بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده

*** گُردان:** واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است.

*** متقاعد:** مجاب شده،مجاب **گامتقاعد کردن:** مجاب کردن،وادار به قبول امری کردن *** مُجَشِّم:** به صورت جسم درآمده،تجسم یافته

*** محضر:** دفتر خانه،دادگاه

*** مسلم:** پیرو دین اسلام

*** مُصَر:** اصرار کننده،پافشاری کننده

*** مَعبر:** محل عبور، گذرگاه

*** ارتفاع:** محصول زمین های زراعتی

*** اندیشه:** بدگمانی،اندوه،ترس،اضطراب،فکر

*** ایمن:** در امن، دل آسوده

*** آزرَم:** شرم و حیا

*** بریان:** در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش؛مجازاً ناراحت و مضطرب

گام بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن،در سوز و گداز بودن

*** به تعصّب:** به حمایت وجانب داری

*** پرمایه:** گران مایه،پرشکوه

*** تازی:** اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک

*** تپش:** اضطراب ناشی از گرمی و حرارت،گرمی و حرارت

*** تطاول:** ستم وتعدی،به زور به چیزی دست پیدا کردن

*** تعصّب:** طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص،گروه یا امری

*** حشم:** خدمتکاران،خویشان و زیردستان فرمانروا

*** حلقه به گوش:** فرمانبردار و مطیع (**≠مطاع**)

*** خود:** کلاه خود

*** خیره سر:** گستاخ و بی شرم،لجوج

*** خَسَتَن:** زخمی کردن،مجروح کردن

*** دستور:** وزیر،مشاور

*** زوال:** نابودی،از بین رفتن

*** سَبَو:** کوزه،ظرف معمولاً دسته دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات

*** سَبَر دَن:** طی نمودن،پسمودن

*** سَمَن:** نوعی درخت گل،یاسمن

*** شبیخون:** حمله ی ناگهانی در شب بر دشمن

*** طرح افکندن ظلم:** سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن،بنیان ظلم نهادن

*** طرح افکندن:** بنا نهادن

*** عَجَم:** سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب،به ویژه ایرانی باشند؛ایران

گامملوک عجم: پادشاهان ایران

*** عفاف:** رعایت اصول اخلاقی ، پرهیزکاری،پارسایی

*** غربت:** دوری از خانمان،غریبی

*** غَو:** بانگ وخروش،فریاد

*** فرهیختگی:** فرهیخته بودن

*** فرهیخته:** برخوردار از سطح بالایی از دانش،معرفت یا فرهنگ

*** فریاد رس:** یاور،دستگیر

*** گُربت جور:** اندوه حاصل از ظلم و ستم

*** گُربت:** غم،اندوه

*** مقرر شدن:** قرار گرفتن،ثبات و دوام یافتن

*** مَکاید:** کیدها،مکرها،حيله ها(**جمع مکیدت،مکیده**)

*** مَلِک:** پادشاه،سلطان

*** موبد:** روحانی،زرتشتی،مجازاً مشاور

*** نقصان:** کم شدن،کاهش یافتن

*** نماز بردن:** تعظیم کردن،عمل سر فرودآوردن در مقابل کسی برای تعظیم *** نواختن:** کسی را با سخنان محبت آمیز یا بخشیدنِ پیزی مورد محبت قرار دادن

*** نیک پی:** خوش قدم

*** نیکی دهش:** نیکی دهنده

*** ولایت:** کشور،سرزمین

*** هشیوار:** هوشیار،هوشیارانه، آگاهانه

*** هیون:** شتر،به ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام

*** تنیده:** درهم بافته

*** رجز:** شعری که در میدان جنگ برای مُفاخره می خوانند.

*** زخمِ کاری:** ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می شود.

ادبیات به سبک امید میران

*** ضجه:** ناله و فریاد با صدای بلند، شیون

*** سورت:** تندى و تیزی،شدّت و حدّت

*** طاق:** فرد،یکتا،بی همتا

*** عماد:** تکیه گاه،نگاه دارنده،آن چه بتوان بر آن(او) تکیه کرد

*** عیار:** ابزار و مبنای سنجش،معیار

*** مُرادف:** مترادف، هم ردیف

*** مر تعش:** دارای ارتعاش،لرزنده

*** منتشا:** نوعی عشا که از چوب گره دار ساخته می شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می گیرند،برگرفته از نام منتشا(شهری در آسیای صغیر)

*** ناورد:** نبرد

*** هر یوه:** هروی،منسوب به هرات(شهری در افغانستان)

*** هول:** وحشت انگیز،ترسناک

*** استغنا:** بی نیازی،در اصطلاح، بی نیازی سالک از هرچیز جز خدا

*** اعانت:** یاری دادن،یاری

*** آکناف:** اطراف،کناره ها

*** آولی:** شایسته

گاماولی تر: شایسته تر

گامبا آن که اولی خود صفت تفضیلی است؛در گذشته به آن«تر» افزوده اند.

*** تجرید:** در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛در اصطلاح تصوف،خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست.

*** تَعَب:** رنج و سختی

*** تفرید:** فرد شمردن و یگانه دانستن خدا؛کناره گرفتن از خلق و تنها شدن،در اصطلاح تصوف، تحقق بنده است به حق؛به طوری که حق،قوای بنده باشد

*** دعوی:** ادعاء،ادعا ی خواستن یا داشتن چیزی

*** زاد:** توشه،خوردنی وآشامیدنی که در سفر همراه می برند

*** سروش:** پیام آور،فرشته ی پیام آور،پیامی که از عالم غیب می رسد

*** شگرف:** قوی،نیرومند

*** شیدا:** عاشق،دلداده

*** صدر:** طرف بالای مجلس،جایی ز اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان

مجلس اختصاص می یابد،مجازاً ارزش واعتبار

*** کَلان:** دارای سن بیشتر

*** گَرده:** نوعی نان،قرص نان

*** گرم رو:** مشتاق،به شتاب رونده و چالاک،کوشا

*** مَخاصِمت:** دشمنی،خصومت

*** مَصاحبت:** همنشینی،هم صحبت داشتن

*** مقالات:** گفتارها،سخنان(**جمع مقالت**)

*** وادی:** سرزمین،مجازاً بیابان

از سری پوسترهای جمع بندی

*** استشاره:** رای زنی،مشورت،نظر خواهی

*** استیصال:** ناچاری،درماندگی

*** اطوار:** رفتار یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار

*** أَعلا:** برتر،ممتاز،نفیس،برگزیده از هرچیز

*** امتناع:** خودداری،سرباز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سختی

*** انضمام:** ضمیمه کردن

*** آزرگار:** زمانی دراز،به طور مداوم،تمام و کمال

*** آسمان جُل:** کنایه از فقیر،بی چیز،بی خانمان

*** بحبوحه:** میان و وسط

*** بدقواره:** آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد،بدترکیب

*** بذله:** شوخی،لطیفه

*** بُرجک:** سازه ی چرخانهی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان جهت شلیک توپ را تغییر داد.

*** بلامعارض:** بی رقیب

گامعارض: رقیب

*** به انضمام:** به ضمیمه، به همراه

*** پرت و پلا:** بیهوده وبی معنی

*** ترفیع:** ارتقا یافتن،رتبه گرفتن

گام«ترفع» اسم مصدر است و نباید به صورت«بلندی،بلند»معنی شود!

*** تصنعی:** ساختگی

*** تک و پوز:** دک و پوز،به طنز،ظاهر شخص به ویژه سر و صورت

*** تیربار:** سلاح خودکار آتشین،سنگین تر و بزرگتر از مسلسل دستی که به وسیله

ی نوار فشنگ تغذیه می شود؛مسلسل سنگین

*** جبهه:** پیشانی

*** جُل:** پوشش به معنای مطلق

*** جیب:** گریبان

گامجبه: پیشانی (قاطی نشود)

*** جیر:** نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه ی

لباس،کفش،کیف و مانند آن ها به کار می رود.

*** حَضار:** آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛حاضران

*** حلقوم:** حلق و گلو

*** خِرِ خره:** گلو،حلقوم

*** خرت و پرت:** مجموعه ای از اشیاء ، وسایل و خرده ریزه های کم ارزش

*** خمره:** ظرفی به شکل خُم و کوچکتر از آن

*** خوش مَشربی:** خوش مشرب بودن؛خوش معاشرتی و خوش صحبتی

*** دَوَری:** بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه ی کوتاه

*** دیلاق:** آدم قد دراز

*** سرسرا:** محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن

باز می شود و ار آن جا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند.

مبحث: لغت و معنی

***سکندری:**حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع کنترل خود را از دست بدهد و

ممکن است به زمین بیفتدسکندری خوردن:حالت سکندری برای کسی پیش

آمدنعلّامه:آن که درباره ی رشته ای از معارف بشری،دانش و آگاهی بسیار دارد.

***شبان:**چوپان

***شخیص:**بزرگ و ارجمند

***شرف یاب شدن:**آمدن به نزد شخص محترم و عالی قدر،به حضور شخص

محترمی رسیدن

***شش دانگ:**به طور کامل،تمام

***شکوم:**شگون،میمنت،خجستگی،چیزی را به فال نیک گرفتن

***شیء عجاب:**اشاره به آیه ی«إِنَّ هَذَا لَشِئْءٌ عَجَاب» معمولاً برای امری شگفت به

کار می رود

***صله ارحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن واز آنان احوالپرسی کردن

***عاریه:**آنچه از کسی برای رفع حاجتی بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس

دهند

***گاهدان:**انبار گاه

***کباده ی چیزی را کشیدن:**ادعای چیزی داشتن،خواستار چیزی بودن

***گَبّاده:**وسيله یکمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته

ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدد قرار دارد.

***کلاشینکف:**سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار،دارای دستگاه نشانه روی

مکانیکی و دونوع قنداق ثابت و تاشو؛برگرفته از نام اسلحه ساز روسی

***کلک کسی یا چیزی را کندن:**نابود کردن کسی یا چیزی

***کَلک:**آتشدانی از فلز یا سفال

***گنده:**تنه بریده شده ی درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛هیزم

***لطیفه:**گفتار نغز،مطلب نیکو،نکته ای باریک

***مایحتوی:**آنچه درون چیزی است

***متکلم وحد:**آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید

***مجلس آرا:**آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی

حاضران آن می شود؛بزم آرا

***محظوظ:**بهره ور

***مخلفات:**چیزهایی که به یک ماده ی خوردنی اضافه می شود یا به عنوان

چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد

***معوج:**کج

***معهود:**وعده داده شده،معمول،شناخته شده

***نامعقول:**آن چه بر اساس عقل نیست،برخلاف عقل

***وخامت:**خطرناک بودن،بدفرجامی

***ولیمه:**طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند.

***هویدا:**آشکار،روشن

***هم قطار:**هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت

اجتماعی در یک ردیف هستند.

***آخته:**برکشیده،بیرون کشیده

***دستاورد:**نتیجه،پیامد،حاصل آن چه با تلاش به دست آید

***ذی حیات:**دارای حیات،زنده،جاندار

***سَرحد:**مرز،کرانه

***غایبی:**منسوب به غایت،نهایی

***سجایا:**خواها،عادت ها ،جمع سَجیه

***صحیفه:**کتاب

***مُخَیله:**خیال،قوّه ی تخیل،ذهن

***أَبهَت:**بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران شود

***إعلان:**آشکار کردن چیزی و باخبر ساختن مردم از آن

***اهتمام ورزیدن در کاری:**همت گماشتن به انجام دادن آن

***اهتمام:**کوشش،سعی،همت گماشتن

***بیشه:**زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خودرو و درخت رویده باشد

***تسکین:**آرامش،آرام کردن

***تناور:**دارای پیکر بزرگ و قوی

***جَلّی:**ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود

***عَتاب:**سرزنش،ملامت،تندی

***عَرس:**نشاندن وکاشتن

***کتابت:**نوشتن،تحریر،خوشنویسی

***کفایت:**کافی،بسنده

***متنبه شدن:**به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن

***مُعِمَر:**سالخورده

***إدبار:**نگون بختی،پشت کردن ≠ (اقبال)

***اقبال:** نیک بختی،روی آوردن

***توفیق:** آن است که خداوند،اسباب را موافق خواهش بنده،مهیّا کند تا

خواهش او به نتیجه برسد؛سازگار گردانیدن

***تیره رایبی:** بداندیشی،ناراستی

***چاشنی:** مزه،طعم

***حَلّالوت:**شیرینی

کلاهات سنج معنی:معیارسنجش شیرینی معنا

***نَرُند:**خوار و زیون،اندوهگین **کلاه نوَند:** اسب، اسب تندرو

***جَبیب:** گریبان،یقه

***چنگ:** نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد

***حَمَیّت:** غیرت،جوانمردی،مردانگی

***دغل:** مکر و ناراستی

***دون هَمّت:** کوتاه همت،دارای طبع پست و کوتاه اندیش

***زنخدان:** چانه

***شغال:** جانور پستانداری است از تیرهٔ سگان جزو رستهٔ گوشت خواران

***شَل:** دست و پای از کار افتاده

***شوریده رنگ:** آشفته حال

***غیب:** نهان،نهان از چشم

***فروماندن:** متحیر شدن

***اطبّا:** پزشکان (جمع طبیب)

***افگار:** مجروح،خسته،زخمی

***ایزد:** خدا،آفریدگار

***برنشستن:** سوار شدن

***بی شبهت:** بی تردید،بی شک

***توقیع:** امضا کردن فرمان،مهر کردن نامه و فرمان

***چاشتگاه:** هنگام چاشت،نزدیک ظهر

***حشم:** خدمتکاران

***خُطوات:** گام ها،قدم ها (جمع خطوه)

***خیرخیر:** سریع

کاخیره خیر:بیهوده

***خیلتاش:** گروه نوکران و چاکران

***دربایست:** نیاز،ضرورت

***دُرست:** تندرست،سالم

***دوال:** چرم و پوست

***راغ:** صحرا،دامنهٔ کوه

***رقعت:** رقعۀ،نامهٔ کوتاه

***روضه:** باغ،کلزار **کلاه روزه:** از اعمال عبادی

***زایل شدن:** نابود شدن،برطرف شدن

***زرپاره:** قراضه و خردهٔ زر،زر سگّه شده

***سبحان الله:** پاک و منزّه است خدا،برای بیان شگفتی به کار می رود معادل شگفتا

***ستدن:** ستاندن،دریافت کردن

***سرسام:** ورم مغز،سرگیجه و پریشانی،هذیان

***سور:** جشن

***شبگیر:** سحرگاه،پیش از صبح

***شراع:** خیمه،سایه بان

***صعب:** دشوار،سخت

از سری پوسترهای جمع بندی

***صلت:** بخشش

***ضیعت:** زمین زراعی

***عارضه:** حادثه،بیماری **کلاه عارض:**چهره

***عزّوجل:** عزیز است و بزرگ و ارجمند

***عقد:** گردن بند

***غرامت زده:** تاوان زده،کسی که غرامت کشد

***غزو:** جنگ کردن با کفّار

***فارغ شدن:** آسوده شدن از کار

***فراخ تر:** آسوده تر،راحت تر

***فراغ :** آسایش،آسودگی **کلاه فراخ:** دوری

کلاه فارغ: آسوده!

***فروِد سرّای:** اندرونی،اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد،

مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران

***فیروزه فام:** به رنگ فیروزه،فیروزه رنگ **کلاه فام:** رنگ

***قضا:** سرنوشت

***کافی:** باکفایت،دانای کار

***کران:** ساحل،کنار

***کراهیّت:** ناپسندی

***گداختن:** ذوب کردن

***گسیل کردن:** فرستادن،روانه کردن

***لختی:** اندکی

***مبشر:** نویددهنده،مژده رسان

***مقارب:** نزدیک شونده،همگرا

***محبوب:** پنهان،مستور

***مِخَنَفه:** گردن بند

***مرغزار:** سبزه زار،علفزار،چراگاه **کلاه مرغ:**سبزه

***مُطَرِب:** آواز خوان،نوازنده

***مقرون:** پیوسته،همراه

***مهمّات:** کارهای مهم و خطیر

***مؤكّد:** تأکید شده،استوار

***ناو:** قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند.

***نَدِیم:** همنشین،همدم

***نُکّت:** نکته ها ، جمع نکته

***نماز پیشین:** نماز ظهر

***وَبال:** سختی،عذاب،گناه

***وِزر:** بار سنگین

مبحث: لغت و معنی

***همایون:** خجسته،مبارک،نیک بخت

***یک دوال:** یک لایه،یک پاره

***یوز:** یوزپلنگ،جانوریشکاری کوچک تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند.

***تشییع:** دنبال جنازه رفتن

***خوش لقا:** زیبارو، خوش سیما

***رضوان:** بهشت، نام فرشته ای که نگهبان بهشت است

***زه‌د:** پارسایی، پرهیزگاری

***شبگرد:** شب‌رو

***شریعت:** شرع، آیین، راه دین، مقابلِ طریقت

***صنم:** بُت، دلبر

***عازم:** رهسپار، راهی

***قَدَسْ‌الله روحه العَریز:** خداوند، روح عزیز او را پاک گرداند.

***کبریا:** بارگاه خداوندی

***محضر:** محلّ حضور

***متفق:** همسو، هم عقیده، موافق

***مرشد:** ارشاد کننده، راهنما، پیشوا، متضادّ مُرید و سالک

***مَلک:** فرشته

***مناسک:** جم ع مَنَسِک یا مَنَسَک، جاهای عبادت حاجیان، مجازا آداب، آیین ها و مراسم

***وعظ:** اندرز، پند دادن

***آغوز:** اوّلین شیری که یک ماده به نوزادش می دهد.

***آماس:** وَرَم، تَوَرَم؛

گذاّماس کردن :گنجایش پیدا کردن، متورّم شدن

***استسقا:** نام مرضی که بیمار، آب بسیار خواهد.

***انعطاف:** نرمش، آمادگی برای سازگاری با دیگران، محیط و شرایط آن

***بالبداهه:** ارتجالاً، بدیهه گویی

***بذله گو:** شوخ، لطیفه پرداز

***پالیز:** باغ، گلزار، کشتزار

***تحفه:** ارمغان، هدیه

***تشرّع:** شریعت (**≠**طریقت و عرفان)

***تمکّن:** توانگری، ثروت

***تهنیت:** مبارک باد گفتن، شادباش گفتن

***چابک:** تند و فرز

***سبک سری:** حماقت و فرومایگی(**≠** وقار)

***شاب:** بُرْنا، جوان

***شائبه:** شک و گمان

***شعرِ تمثیلی:** شعر نمادین و آمیخته به مَثَل و داستان

***شوریدگی:** عشق و شیدایی

***صَباحت:** خوب رویی و سفیدی رنگ انسان، زیبایی

***عندلیب:** بلبل، هزاردستان

***فرخنده:** مبارک، خجسته

***فرط:** بسیاری

***گیوه:** نوعی کفش، پای افزار

***لطایف:** جمعِ لطیفه، چیزهای نیکو و نغز، گفتار نرم و دلپذیر

***لفاف:** پارچه و کاغذی که بر چیزی پیچند.

***متعصّب:** غیر‌تمند

***مساعدت:** همیاری، یاورِی

***مسرّت:** شادی، خوشی

***مسرور:** شادمان، خشنود

***مشیّت:** اراده، خواست

***میثاق:** عهد و پیمان، عهد استوار

***نکبت بار:** فلاکت آمیز، پُرمشَقّت

***نمَد:** نمط، پارچه ای کُلُفَت که از پشم یا کُرکِ مالیده می سازند و از آن جامه و کلاه و فرش درست میکنند.

***پرورده:** پرورش یافته

***جمله:** همه، سراسر

***جهانگیر:** گیرندهٔ عالم، فتح کنندهٔ دنیا

***جهد:** کوشش، رنج بردن

***چاره گری:** تدبیر، مصلحت اندیشی

***خنیده:** صدا و آوازی که در میان دو کوه و گنبد و مانند آن پیچد؛ مشهور، معروف در نزد همه کس؛

***خنیده نام ترگشتن:** مشهورتر شدن، پرآوازه تر گردیدن

***خویشان:** جمع خویش، اقوام

***رایت:** بیرق، پرچم، دِرَقش

***سرشت:** فطرت، آفرینش، طبع

***غایت:** نهایت

***گراف کاری:** بیهوده کاری

***محمل:** کجاوه که بر شتر بندند، مهد

***موسم:** زمان، هنگام

***اجرت:** اجر، پاداش، دستمزد

***استحقاق:** سزاواری، شایستگی

ادبیات به سبک امیدمیران

***اصناف:** جمعِ صنف، انواع، گونه ها، گروه ها

***اعزاز:** بزرگداشت، گرامیداشت

***الوهیّت:** خدایی، خداوندی

***بُعد:** دوری، فاصله

***تعبیه کردن:** قرار دادن، جاسازی کردن

***تلبیس:** دروغ و نیرنگ سازی

***جَلّت:** بزرگ است

***حضرت:** آستانه، پیشگاه، درگاه

***خزاین:** جمعِ خزینه و خزانه، گنجینه ها

***خلیفت:** خلیفه، جانشین

رأفت:**مهربانی ، شفقت  **رفعت:بلندی*

***ربوبیّت:**الوهیّت و خدایی، پروردگاری

***رُغبت:**میل و اراده، خواست

***سست عناصر:**جمعِ سست عنصر، بی اراده، بی غیرت، کاهل

***طوع:**فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری

***عنایت:** توجّه، لطف، احسان

***عَنا:** بی نیازی، توانگری

***قبضه:**یک مشت از هر چیزی

قرب:**نزدیک شدن، هم جواری  **غرب:از جهات جغرافیایی*

***کبریایی:** منسوب به کبریا، خداوند تعالی

***کوشک:** قصر و هر بنای رفیع

***متألّی:** درخشان، تابان

***مذلّت:** فرومایگی، خواری، مقابل عزّت

***مُشتبه:** اشتباه کننده، دچار اشتباه؛

گذاّمشته شدن :به اشتباه افتادن

***مشعشع:** درخشان، تابان

***مقَرَّب:** آن که نزدیک به کسی شده و در نزد او منزلت پیدا کرده است.

***ملکوت:** عالم غیب، جهان بالا

***نفایس:** جمع نفیسه، چیزهای نفیس و گران بها

***وسائط:** جمع وسیطه یا واسطه، آنچه که به مددّ یا از طریق آن به مقصود می رسند.

***هیئت:** شکل، ظاهر، دسته ای از مردم

***افسر:** تاج و کلاه پادشاهان، صاحب منصب

***تازی:**عرب

***تازی‌ک:** لفظی است ترکی، تازی، غیر ترک به ویژه فارسی زبانان

***خرگه:** خیمهٔ بزرگ، سراپردهٔ بزرگ

از سری پوسترهای جمع بندی

***سیماب گون:** به رنگ جیوه، جیوه ای؛

گذاّسیماب :جیوه

***گِران:** سنگین، عظیم

***اجنبی:** بیگانه، خارجی

***اذن:** اجازه، فرمان

***اعطا:** واگذاری، بخشش، عطا کردن

***افراط:** از حد درگذشتن، زیاده روی (**≠**تقریط)

***التهاب:** برافروختگی، زبانه و شعلهٔ آتش

***بَختک وار:**کابوس وار

***تحت الحمایگی:**وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با دولتی

قدرتمند،در عرصهٔ بین المللی که در چارچوب یک موافقت نامهٔ بین المللی، اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور سیاست خارجی و امنیتی به دولت قدرتمند واگذار شده است.

***تسخیر:**تصرّف کردن، چیرگی

***تفریط:** کوتاهی کردن در کاری (**≠** افراط)

***توازن:** تعادل، برابری

***جنون:** شیفتگی، شیدایی، شوریدگی

***چنبره زدن:** چنبر زدن، حلقه زدن، حلقه های خُرد یا بزرگ دایره ای شکل زدن

***خصال:** جمع خصلت، خوی ها ، خواه نیک باشد یا بد

***دارالسّلطنه:** پایتخت، محلّ اقامت پادشاه

***درایت:** آگاهی، تدبیر

***زبونی:** فرومایگی، درماندگی

***زنبورک:** نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند.

***شایق:** آرزومند، مشتاق

صفیر:**بانگ و فریاد، آواز  **صفیر:نماینده،فرستاده*

***طاقّت فرسا:** توان فرسا، غیرقابل تحمّل

***غیرت:** حمیّت، رشک بردن، تعصّب

***کورسو:** نور اندک، روشنایی کم

***معبد:** پرستشگاه، محلّ عبادت

***مقرّر:** معلوم، تعیین شده

***موعد:** هنگام، زمان

***موزون:** هم آهنگ، خوش نوا

***نهیب:** فریاد، هراس، هیبت

***وجد:** سرور، شادمانی و خوشی

***تابناک:** درخشان، نورانی

مبحث: لغت و معنی

***ولایات :** جمع ولایت؛ مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می شود؛

خطّه، معادل شهرستان امروزی

***بار:** اجازه، رخصت

گابارِ عام: پذیراییِ عمومی، شرف یابی همگانی؛ مقابل بارِ خاص (پذیرایی خصوصی)

***چنبر:** چنبره، گردن بند، طوق، حلقه

***رَستن:** رها شدن، نجات یافتن

***رَشحه:** قطره، تراوش کرده و چکیده

***سترگ:** بزرگ، عظیم

***کلاف:** نخ و ریسمان و جز آن که گرد کرده باشند، ریسمان پیچیده گرد دوک

***محوّطه:** پهنه، میدانگاه، صحن

***مَشک:** انبان، خیک، پوست گوسفندی که آن را درست و یکجا کنده باشند و در آن ماست و آب نگه دارند.

***نیلی:** به رنگ نیل، کبود

***آدینه:** روز جمعه، آخرین روز هفته

***انکار:** باور نکردن، نپذیرفتن

***بیعت:** پیمان، عهد

***روحانی:** منسوب به روح ، معنوی، ملکوتی

***سیمینه:** منسوب به سیم، سیمین، ساخته شده از سیم یا نقره

***مدار:** جای دور زدن و گردیدن

***مرهم:** هر دارویی که روی زخم گذارند، التیام بخش

***منکر:** انکار کننده

***اژدهاپیکر:** در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

***اژدهافش:** مانند اژدها، ضحاک

***اساطیر:** جمع اسطوره؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم

***الحاج:** اصرار، درخواست کردن

***بازارگاه:** کوچهٔ سرپوشیده که از دو سوی دارای دکان باشد؛ در متن درس، مقصود اهل بازار است.

***پایمردان دیو:** دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد

***پایمردی:** خواهشگری، میانجی گری، شفاعت

***پشتِ پای:** روی پا، سینهٔ پا

***ترگ:** کلاه خود

***تفرّج:** گشت و گذار، تماشاء، سیر و گردش

***خجسته:** فرخنده، مبارک

***خوالیگر:** آشپز

***درفش:** پرچم، بیرق

***درفش کاویان:** درفش ملّی ایران در عهد ساسانی، نمادِ پیروزی

***دژم:**خشمگین

***زخمِ درای:** ضربهٔ پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است.

***سپَرَدن:** پای مال کردن و زیر پا گذاشتن

***سپَهِبد:** فرمانده و سردار سپاه

***سَبَک:**در اینجا به معنای فورا و سریع کاربرد دارد.

***غو:** نعره کشیدن، فریاد، خروش، غریو

***فایق:** برگزیده، پیروز

***گَرزَه:** گرز، کوپال، عمود آهنین؛ گرزَه گاوسر :گُرز فریدون که به شکل سرِ گاومیش از فولاد ساخته بودند.

***لاف زدن:** خودستایی کردن، دعوی باطل کردن

***مجرّد:** صِرف

***موبدان:** پیشوایان روحانی زردشتی

***محضر:** استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئهٔ خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

***نغیر:** فریاد و زاری با صدای بلند

***نُونَد:** اسب، اسب تندرو

گانژند:خوار و زبون،اندوهگین

***هنر:** فضیلت، معرفت، علم

***یکایک:** ناگهان

***آبَرَش:** اسبی که بر اعضای او نقطه ها باشد؛ در اینجا مطلق اسب منظور است.

***امتناع:** خودداری از پذیرفتن امری یا انجام دادن کاری

***آوردگاه:** میدان جنگ، نبردگاه

***برافراختن:** برافراشتن، بلند کردن

***پور:** پسر، فرزند

***تپیدن:** بی قراری و اضطراب نمودن، از جای رَستن و لرزیدن

***حبیب:** دوستدار، یار، از القاب رسول اکرم

***حرب:** آلت حرب و نزاع؛ مانند شمشیر، خنجر، نیزه و...

***خدو:** آب دهان، تفو

گاخدیو:خداوند،پادشاه،سلطان

***دستوری:** رخصت، اجازه دادن

***رزمگه:** مخفّف رزمگاه، میدان جنگ

***ژنده:** بزرگ، مهیب

گادژم:خشمگین،افسرده

***ژیان:** خشمگین

***سهم:** ترس

***سهمگین:** هراس انگیز، ترس آور

***ضرب:** زدن، کوفتن

***غزا:**پیکار، جنگ

***غضنفر:** شیر

***قبا:** نوعی جامهٔ جلو باز که دو طرف جلو آن با دکمه بسته می شود.

***کیش:** آیین، دین، مذهب

***کیمیا:** اکسیر، مادهٔ ای که به عقیدهٔ قدما می توانست مس را به طلا تبدیل کند و خاصیتِ درمانی نیز دارد.

***منزّه:** پاک و بی عیب

***هژبر:** شیر

گاهژبر:هشیار،چابک

***یم:**دریا

***اختلاف:** رفت و آمد

***استخلاص:**رهایی جُستن، رهایی دادن

***اعتذار:** پوزش، عذرخواهی، بهانه طلبی

***التفات:**توجه

***امام:** راهنما، پیشوا

گامام:امام:جلو

***اولی تر:** شایسته تر، سزاوارتر

***اهمال:** سستی، کاهلی

گامهملی:اهمال،سستی – امهال:مهلت دادن،به تأخیر انداختن

***برائر:** به دنبال

گاثردپا:اثر:ردپا

***تخلّص:** رهایی

***تعاون:** همیاری

***تکفّل:** عهده دار شدن

***تگ:** دویدن

***تیمار:** مواظبت، مراقبت،غم، اندیشه، خدمت

***ثقت:** اطمینان، اعتمادکردن

***جال:** دام و تور

***حَبّه:** دانه

***خایب:** ناامید، بی بهره

***دَها:** زیرکی و هوش

***راه تافتن :** راه را کج کردن، تغییر مسیر دادن

***رخصت:** اجازه، اذن دادن

***ریاحین:** جمع ریحان، گل های خوشبو

***زُمرد:** سنگ قیمتی به رنگ **سبز**

***زه آب:** آبی که از سنگی یا زمینی می جوشد.

***ستیزه روی:** گستاخ و پُر رو

***سَر:** رئیس

***سیادت:** سروری، بزرگی

***شکاری:** منسوب به شکار؛ صید، نجبیر

***صافی:** پاک، بی غش، خالص

***صواب:** صلاح و درست **هنواب:**پاداش

***طاعنان:** سرزنشگران، عیب جویان

***عقده:** گره، پیچیدگی

***قفا:** پشت، پشت گردن

***گَرازان:** جلوه کنان و با ناز راه رونده

***گشن:** انبوه، پُر شاخ و برگ

***مُتصیّد:** شکارگاه

***متواتر:** پی در پی

***مجادله:** جدال و ستیزه

گامجامله:چرب زبانی

***مطاوعت:** فرمان بری

گامطاع:اطاعت شده – مطیع:اطاعت کننده – طوع:فرمان برداری، اطاعت، فرمانبری

***مطلق:** رها شده، آزاد

***مُطَوَّقه:** طوق دار

***معونت:** یاری

***موافق:**همراه، هم فکر

***مظاهرت:** یاری کردن، پشتیبانی

***ملالت:** آزردهگی، ماندگی، به ستوه آمدن

***ملامت:** سرزنش

***ملول:** سست و ناتوان، آزرده

***مناصحت:** اندرز دادن

***منقطع:** بریده، قطع شده

***مواجب:** جمع موجب، وظایف و اعمالی که انجام آن بر شخص واجب است.

***مواضع:** جمع موضع، جای ها

***موالات:**دوستی، یاری کردن، پیروی کردن

***مودّت:** دوستی، محبّت، دوستی گرفتن

***ناحیت:** ناحیه، سرزمین

***نِزه:** باصفا، خوش آب و هوا

***همگنان:** جمع همگن، همنوعان، همه

***ورطه:**مهلکه، خطر و دشواری

***وقیعت:**سرزنش، بدگویی

***ابلاغ:** رساندن نامه یا پیام به کسی

***ارک:** قلعه، دژ

مبحث: لغت و معنی

***برّ و برّ:** با دقّت، خیره خیره

***بور: سرخ**

گایورشدن:شرمنده شدن، خجلت زده شدن

***تاَثَر:** اثرپذیری، اندوه

***تعلیمی:** عصای سبکی که به دست گیرند.

***تَلَمَذ:** شاگردی کردن، آموختن

***چُر تکه:** شمارشگر، وسیله و چهارچوبه ای که دارای چند رشته مهره های چوبین است که به سیم کشیده شده اند و با آن اعداد را محاسبه و جمع و تفریق می کنند.

***چَلَه:**زه کمان، رودهٔ تابیده که بر کمان بندند.

***رفعت:** اوج ، بلندی، والایی

گارفیع:بلند

***سو:**دید، توان بینایی

***شِماتت:** سرکوفت، سرزنش، ملامت

***شوربا:** آش ساده که با برنج و سبزی می پزند.

***صور تک:** چهره ای مصنوعی که چهرهٔ اصلی را می پوشاند و در آن سوراخ هایی

برای چشم و دهان تعبیه شده است ؛ نقاب

***عیار:** خالص، سنجه، مقابل غش و ناپاکی

گاتمام عیار:کامل و بی نقصان، پاک، خالص

***فرام(frame):** فریم،قاب عینک

***قُلا کردن:** کلک زدن،کمین کردن برای شیطنت

***فرنگی مآب:**کسی که به آداب اروپاییان رفتار می کند، متجدّد

گافرنگی مآبی:به شیوهٔ فرنگی ها و اروپایی ها

***قدّاره:** جنگ افزاری شبیه شمشیر پهن و کوتاه

گاقدّاره کش:کسی که با توسّل به زور، به مقاصد خود می رسد.

***قوّال:** درا اینجا مقصود بازیگر نمایش های دوره گردی است.

***کذا:** این چنین، چنین

***کلون:** چِفَت ، قفل چوبی که پشت در نصب می کنند و در را با آن می بندند.

***کمبسیون:** کلمه ای فرانسوی؛ مجمعی که برای تحقیق و مطالعه دربارهٔ

طرحی یا مسئله ای تشکیل شود.

***متجدّدانه:**نوگرایانه، روشنفکرانه

***محقّر:** کوچک

***مخاطره:** خطر، در خطر افکندن

***مسامحه:** آسان گرفتن، ساده انگاری

***مسحور:** مفتون، شیفته، مجذوب

***مشروعیّت:** منطبق بودن رویه های قانون گذاری و اجرایی حکومت با نظر مردم آن کشور

***مُضحک:**خنده آور، مسخره آمیز

***مغتنم:** با ارزش، غنیمت شمرده شده

***مُهملی:** اهمال، سستی

***موقّر:** با وقار، متین **گامقید:** گرفتار، بسته، درقیدشده

***مهیب:** سهمگین، ترس آور

***یغُور:** سِتّبر ، درشت و بدشکل

***برزبگر:** دهقان، کشاورز

***چراغدان:**جایی یا ظرفی که در آن چراغ بگذارند.

***برّ:** خشکی، بیابان(≠بم)

***چالاک:** چابک، تند و فرز

***حشر:** رستاخیز، قیامت

***خوان:** سفرهٔ فراخ و گسترده

***رَستن:** نجاتی افتن، رها شدن

***ریشخند:** تمسخر

***شَعَف:** خوشی، شادمانی

***عصیان:** نافرمانی، گناه و معصیت

***مبدّل:** دگرگون، تغییر داده شده

***مطلق:** بی شرط و قید

***معتبر:** محترم، ارزشمند

***مُفرّح:** شادی بخش، نشاط آور

***مقید:** گرفتار، بسته، در قید شده

***مُمد:** مدد کننده، یاری دهنده

***هلهله:** سر و صدای حاکی از شادی ، جوش و خروش

***هول:** ترس، هراس

***افلاک:** چ فلک، آسمان، چرخ

***رزّاق:**روزی دهنده

***زهی:** آفرین

***فروغ:** روشنایی، پرتو

***فضل:** بخشش، کَرَم، نیکویی، دانش

***کام:** سقف دهان، مجازا دهان، زبان

***برازندگی:** شایستگی، لیاقت

***پیرایه:** زیور

***تعَلّ:** بهانه آوردن، درنگ کردن

***تیزپا:** شتابنده، سریع

***خیره:** سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده

***شکن:** پیچ و خم زلف

***غُغله زن:** شور و غوغاکنان

فرج: گشایش، گشایش در کار و مشکل

قفا: پسِ گردن، پشت گردن، پشت

گلبُن: بوتهٔ گل، گل سرخ، بیخ بوتهٔ گل

معرکه: میدان جنگ،جای نبرد

مفتاح: کلید

نادره: بی مانند، بی نظیر

نمط: روش،نوع

نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی **پردهٔ نیلوفری:** آسمان لاجوردی ↑

وَرطه: مهلکه، زمین پست، هلاکت

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم

یله: رها،آزاد؛ **گایله دادن:**تکیه دادن

ارِ تجالاً: بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

اسِترحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

استماع: شنیدن، گوش دادن

***اقبال:** نیک بختی، خوشبختی

***ادِبار:** تیره بختی، بدبختی

***الزام:** ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن

***اوان:**وقت، هنگام

***باری:** القصّه،به هر حال،خلاصه

***بدَسْگال:** بد اندیش، بدخواه

***بَسِمِل کردن:** سر جانور را بریدن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسِمِ الله الرَّحْمَن الرَّحِیم »می گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن«بسمل کردن» گفته می شود.

***پلاس:** جامه ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

***تعلیقات:** ج تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان های ارتشی است.

***تقریر:** بیان، بیان کردن

***تَکْرِیم:** گرامیداشت

***تَکیدِه:** لاغر و باریک اندام

***تَصدیق نامه:** گواهی نامه

***تیمار:** غم، اندیشه، خدمت ، تیمار داشتن :غمخواری و محافظت از بیمار

***جافی:** جفاکار، ستمکار

***حُجَب:** شرم و حیا

***حَلَبی:** ورقهٔ نازک فلزی، از جنس حَلَب

***خسروانی خورش:** خورش و غذای شاهانه

***خودرو:** خودرأی، خودسر، لجوج

***دانگ:** بخش، یک ششم چیزی

از سری پوسترهای جمع بندی

***دوات:** مرکّب دان، جوهر

***زَنگاری:** منسوب به زنگار، سبزرنگ

***شهناز:** یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور

***صاحبدل:** عارف، آگاه

***ضایع:** تباه، تلف

***ضمایم:** ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ مقصود نشان های دولتی است.

***طبیعت:** خو، عادت، طبع و سرشت

***طمأنینه:** آرامش،سکون و قرار

***عَتاب کردن:** خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن

***عَنود:** ستیز هکار، دشمن و بدخواه

***فیاض:** سرشار و فراوان، بسیار فیض دهنده

***قِرابت:** خویشی و خویشاوندی

***کَمیت:** اسب سرخ مایل به سیاه

***لاجَرَم:** ناگزیر، ناچار

***لَعَب:** بازی **گالِهَو و لَعَب:** خوش گذرانی

***لِمنَ تَقول:** برای چه کسی می گویی؟

***لِهَو:** بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند.

***مألوف:** خو گرفته **گامعلوف:**چاق

***متداول:** معمول، مرسوم

***مَخْذول:** خوار، زبون گردیده

***مسخرگی:** لطیفه گویی، دلکعی

***مُسکِر:** چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد؛ مثل شراب

***مُحال:** دروغ، بی اصل، ناممکن

***مستغنی:** بی نیاز

***مولع:** شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند

***مُطربّی:** عمل و شغل مطرب

گامطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشهٔ خود سازد.

***مَعاصی:** ج معصیت، گناهان

***مغلوب:** شکست خورده

***مَقْتول:** سیم، رشتهٔ فلزی دراز و باریک

***ملتفت شدن:** آگاه شدن،متوجّه شدن

***منجلاب:** محل جمع شدن آب های کثیف و بد بو

***مُنْدرس:** کهنه، فرسوده

***مُنْکَر:** زشت، ناپسند

***نموده:** نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده

***ادیب:** با فرهنگ، دانشمند، بسیاریان

***أَهْلِیت:** شایستگی، لیاقت

مبحث: لغت و معنی

***بهایم:** جمع بهیمه، چارپایان، ستوران

***بیشه:** جنگل کوچک، نیزار

***تسبیح:** خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن

***پلاس:** جامه ای پشمینه و ستبر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم بها

***تازی:** عرب

***جَلَّ جَلَّالَهٗ وَ عَمَّ نَوَّالَهٗ:** بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او.

***خور جینک:** خورجین کوچک، کیسه ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان.

***درحال:** فوراً، بی درنگ

***دَلَّاک:** کیسه کش حمام، مشت و مال دهنده

***دین:** وام

***رُقعه:** نامه

***رمه:** گله

***شوخ:** چرک، آلودگی

***شوریده:** کسی که ظاهری آشفته دارد، عاشق و عارف

***غوک:** قورباغه

***فَرَاغ:** آسایش و آرامش، آسودگی

***فَرَج:** گشایش، رهایی

***قَیم:** سرپرست، در متن، به معنی کیسه کش حَمّام آمده است.

***کِرای:** کرایه

***گَسِیل کردن:** روانه کردن، فرستادن کسی به جایی

***مَرَمَت:** اصلاح و رسیدگی

***مروّت:** جوانمردی، مردانگی

***مغربی:** متعلّق به کشور مغرب (مراکش)

***مُکّاری:** کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می دهدیا کرایه می کند.

***نیکو منظر:** زیبارو، خوش چهره

***اِسلیمی:** تغییر شکل یافتهٔ کلمهٔ اسلامی، طرح هایی مرّتب از پیچ و خم های متعدّد که شبیه عناصر طبیعت هستند.

***آخَره:** چنبرهٔ گردن، قوس زیر گردن

***بُحْران:** آشفنگی، وضع غیرعادی

***بُرْخوردن:** در میان قرار گرفتن

***بُنْشن:** خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس

***بیرنگ:** نمونه و طرحی که نقّاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین برکاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می کند، طرح اولیه

***بیغوله:** کنج، گوشه ای دور از مردم

***تَسَلّا:** آرامش یافتن

***حقارت:** خواری، پستی

🔗**حقیر:** پست، بی ارزش

***خطابه:** سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن

***خَلَفِ صِدق:** جانشین راستین

***خیل:** گروه،دسته

***رعنا:** خوش قد و قامت، زیبا

***رندانه:** زیرکانه

***شَندرِ غاز:** پولی اندک و ناچیز

***طَمَأَئینه:** آرامش و قرار

***عیال:** زن و فرزندان، زن

***غارِب:** میان دو کتف

***فراعنه:** جمع فرعون، پادشاهان قدیم مصر

***کُله:** برآمدگی پشت پای اسب

***کنگره:** مجمعی از دانشمندان و یا سیاستمداران که دربارهٔ مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند(کلمه ای فرانسوی)

***گَرته برداری:** طراّحی چیزی به کمک گرده یا خاکهٔ زنگ یا زغال؛ نسخه

برداری از روی یک تصویر یا طرح

***گُرده:** پشت، بالای کمر

***مَحْمَصَه:** بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی « گرفتاری » متداول شده است.

***مرقه:** راحت و آسوده

***مُشوَش:** آشفته و پریشان

***معاشرت:** گفت وشنید، الفت داشتن، رفت وآمد

***میراب:** نگهبان آب، کسی که آب را به خانه ها و باغ ها تقسیم می کند.

***وَالصّاقَاتِ صَفّا:** سوگند به فرشتگان صف در صف

***وَقَب:** هر فرورفتگی اندام چون گودی چشم

***وقفی:** منسوب به وقف، وقف :زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود

معینی در راه خدا اختصاص دهند.

***حَقّه:** جعبه، صندوق

***خُنک:** خوشا، نیکا

***خیال:** آرزو، فکر، تصوّر چیزی در ذهن، هنگامی که در پیش چشم نباشد.

***سودا:** اندیشه،هوس،عشق

***شب رو:** شب بیدار، راهزن

***عشرت:** خو شگذرانی

🔗**عیاش:**خوشگذران

***لعل:** یکی از سنگ های گران قیمت که در جواهرسازی مصرف دارد. رنگ

سرخ این سنگ، معروف است، سنگ قیمتی به رنگ **سرخ**، مانند یاقوت

***نوش:** شهد و عسل، خوشگوار

***جَبّار:** مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است.

***جفا:** بی وفایی،ستم

ادبیات به سبک امیدمیران

***ریحان:** هر گیاه سبز و خوشبو

***صدیق:** بسیار راستگو

***طَرَب:** شادی

***عَدّاوت:**دشمنی

🔗**عدو:**دشمن

***غنا:** سرود، نغمه، آوازخوانی، دستگاه موسیقی

***فَرَقَت:** جدایی، دوری

***کایدان:** جمع کاید، حيله گران

***کوته نظری:** اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن

***کَید:**حيله و فریب

***لثیمی:** پستی، فرومایگی

***مَحَنَت:** اندوه، ناراحتی

***مَلکِ تعالی:** خداوند والا مرتبه

***نقض:** شکستن،شکستن عهد و پیمان

***وُصَلت:** پیوند، پیوستگی

***پای افزار:** کفش، پاپوش

***تنگ مایه:**کم توان، محدود

***حَدّ (حدِ زدن):**هر خطا که برای آن مجازاتی مقدّر باشد.

***خَجسته:** مبارک،خوب و خوش

***دست مایه:** سرمایه

***دَهَش:** بخشش

🔗**دهشت:**سرگردانی

***سایه سار:** جایی که سایه دارد

***صَوَلَت:** هیبت، قدرت، شکوه و جلال

***عامل:** حاکم

***عمارت:** بناکردن، آباد کردن، آبادانی، ساختمان

***ماسوا:** مخفّف ما سیّوی الله؛ آنچه غیر از خداست،همهٔ مخلوقات

***هَرّا:** صدا و غوغا، آواز مهیب

***هما:** پرنده ای از راستهٔ شکاریان، دارای جثّه ای نسبتاً درشت؛ در زبان پهلوی

***اَشَرَف:** شری فتر، گرانبایه تر، افراشته تر

***اشرِف مخلوقات:** آدمی، انسان

***اعظَم:** بزرگ تر، بزرگوارتر

***بارگاه:** دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان، دیگرانرا به حضور پذیرند؛

🔗**بارگاه قدس:**سراپردهٔ جلال وشکوه الهی

***خِذلان:** درماندگی، بی بهرگی از باری

***دولت:** دارایی،زمان فرمانروایی

***رستخیز:** رستاخیز، برخاستن مردگان، بعث

***صور:** شاخ و جز آن، که در آن دمند تا آواز برآید؛ بوق

🔗**سور:**جشن 🔗**صور**

اسرافیل: شیپور اسرافیل که در روز قیامت، وی در آن دمد و مردگان زنده شوند.

از سری پوسترهای جمع بندی

***طالع:** سرنوشت،بخت،برآینده

***قدس:** پاکی

***عَرش:** تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان

🔗**ارش:**واحد طول

***محنت:** اندوه،غم

***مُفتَخَر:** سربلند، صاحب افتخار

***ملال:** اندوه، پژمردگی، افسردگی

***مَلک:** فرشته ای که نزدیک به آستان حضرت حق است؛ جبرائیل، اسرافیل،

میکائیل، عزرائیل

***نَفَخ:** دمیدن با دهان، دَم

🔗**نفخهٔ صور:** دمیدن اسرافیل در صور

***اجابت کردن:** پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن

***استدعا:** درخواست کردن، خواهش کردن

***اَسُوّه:** پیشوا، سرمشق، نمونهٔ پیروی

***باری تعالی:** خداوند بزرگ

***تَجَلّی:** آشکار شدن، جلوه کردن

***تَکَلّف:** رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمّل

🔗**ای تکلف:** بی ریا، صمیمی

***جُنود:** ج جُند، لشکریان، سپاهیان

***حنین:** نام نبردی است در منطقهٔ حنین(بین مکه

و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد.

***خانقاه:** محلّی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند.

***خور:** زمین پست، شاخه ای از دریا

***راست و ریس کردن:** آماده و مهیا کردن

***رُعب:** ترس، دلهره، هراس

***سردمدار:** سردسته،رئیس

***سَگان:** ابزاری در دنبالهٔ کشتی برای حرکت دادن کشتی از سمتی به سمت

دیگر

***سوله:** ساختمان سقف دار فلزی

***غنا:** توانگری، بی نیازی

***مَشیت:** اراده، خواست خدای تعالی

***مُعَرّف:**کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به

مجلس وارد می شوند، معرفی م یکند .شناساننده

***مَعرکه:** میدان جنگ

***مقریان:** ج مقری، کسی که آیات قرآن را به آوازخواند، قرآن خوان

***نسیان:** فراموشی

***نَفّوس:** ج نفّس، مجازا انسان ها، موجودات زنده

***وسواس:** دو دلی

***اُسرا:** ج اسیر، گرفتاران، دستگیرشدگان

***آرمان:** آرزو، عقیده

مبحث: لغت و معنی

***اَسْطُوره:** سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.
***بعث:**حزبی سیاسی که صدام حسین، رئیس جمهور پیشین عراق، رهبری آن را برعهده داشت.

***بناتُ الخُمینی:**دختران امام خمینی(ره)

***تاوان:** زبان یا آسیبی که شخص به خاطر خطاکاری، بی توجهی یا آسیب رساندن به دیگران ببیند.

***تَجَلّی:** جلوه گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی

***تقریظ:** ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز دربارهٔ یک کتاب

***تکْرِیم:** بزرگداشت، گرامیداشت

***توسن:** اسب سرکش، متضاد رام

***توش:** توشه وا ندوخته، توانایی تحمّل سنگینی یا فشار

***جسارت:** دلیری، بی باکی و گستاخی

***خصم:** دشمن **🔗خصوصت: دشمنی**

***زَبَر:** بالا، فوق،**(#پایین)**

***طَاقَت فرسا:** بسیار سخت و آزار دهنده، کاری خسته کننده

***فراق:** دوری، جدایی **🕌 فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی**

***کَرکَس:** پرنده ای از ردهٔ لاشخورها

***کِفَاف:** به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد.

***گلشن:** گلستان، گلزار

***مَدَقُن:** جای دفن، گور

***مصلحت:** آنچه که سبب خیر و صلاح انسان باشد.

***مَعْلُول:** کسی که عضو یا اندام هایی از بدنش آسیب دیده است.

***معیار:**مقیاس، اندازه

***مَگسِل:**جدا مشو، رها مکن

***مِلاک:** اصل هرچیز، معیار، ابزار سنجش

***مَهِیَب:** ترسناک، تر ساور، هولناک

***وِقاَحَت:** بی شرمی، بی حیایی

***هَیئت:** گروه، دسته، انجمن

***آبَنوس:** درختی است که چوب آن سیاه، سخت،سنگین و گرانبه‌است.

***بارگی:** اسب، « باره » نیز به همین معنی است.

***پَتَک:**چکش بزرگ فولادین، آهن کوب

***تَرگ:** کلاه خود(=خود)

***تَیز:** تند و سریع

***جَاه:** مقام، درجه

***خُود:**کلاه فلزی که سربازان به هنگام جنگ یا تشریفات نظامی، برسر می گذارند.

***دَد:** جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ**(#دام)**

***زِه:**چلهٔ کمان، وتر

***سَاعَد :** آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.

***سَپَرَدَن:**طی کردن

***سُتُوه:** درمانده و مَلول، خسته و آزار

***سَلِیج:**افزار جنگ، ممال سلاح

***سَندروس:** صمغی **زُره** رنگ

***عِنان:** افسار، دهانه

***کام:**مجازاً مراد، آرزو، قصد، نیت **🔗کام: سقف دهان، مجازا دهان، زبان**

***کاموس:** یکی از فرماندهان زیردست افراسیاب

***کوس:** طبل بزرگ، دهل

***کیوان:** سِپَاَرهٔ زُحَل

***گَبر:** نوعی جامهٔ جنگی، خِفَتان

***گُرد:**دلیر، پهلوان

***مزِیح:** ممال مزاح، شوخی

***همآورد:**حریف، رقیب

***اَفسَر:** تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی

***اَفسون:** حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن

***آورد:** جنگ، نبرد، کارزار

***بادپا:** تیزرو، شتابنده

***بَارِه:** دیوار قلعه، حصار

***بردمیدن:**خروشیدن، برخاستن

***برگاشتن:** برگردانیدن

***بَسَنده:** سزاوار، شایسته، کافی، کامل

***پدِرام:** آراسته، نیکو، شاد

***تَاب:** چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زُلف می باشد،پیچ و شکن

***چاره گر:** کسی که با حيله و تدبیر،کارها را به سامان کند؛ مدبِرّ

***خَدَنگ:**درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر سازند، چوبی

سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند. **🔗خلنگ: علف جارو**

***خِطَه:** سرزمین

***خیره:** متحیر، سرگشته

***دِرَع:** جامهٔ جنگی که از حلقه های آهنی سازند، زره

***دِز:** قلعه، حصار

***دَمان:** خروشنده، غرنده، مهیب، هولناک

***دوده:** دودمان، خاندان، طایفه

***زُره:** جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکّب ازحلقه های ریز فولادی

که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشیدند.

***سِنان:** سر نیزه، تیزیِ هر چیز

***سالار:** سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم

***سَمَند:** اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده(در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است)

***شیراوژن:**شیرافکن، دلاور

***عِنان:** افسار، دهانه

***فَرّاز آمدن:** رسیدن، نزدیک آمدن

***فوج:** گروه، دسته

***کمند افکن:** کمند انداز

***نظاره:** نظر کردن، نگرستن، تماشا کردن

***ویله کردن:** فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن

***اَبَدال:** مردان کامل

***اَشَباه:** ج شبه، ماندها، همانندان

***تَلَطّف:** مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن،نرمی کردن

***جولقی:** ژنده پوش و گدا و درویش

***حاذق:** ماهر، چیره دست

***خواجه وش:** کدخدا منش

***زبون:** خوار، ناتوان

***سرگین:** فضلۀ برخی چهارپایان، مانند اسب و...

***سَفاهت:** بی خردی، ک معقلی، نادانی **🔗سباحَت:زیبایی - وِقاَحَت: بی شرمی**

***سوداگر:** خریدار و فروشنده

***طاس:**کاسهٔ مسی

***عَرَبَدَه:** فریاد پرخا شجویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد

***قَهَر:**خشم، غضب

***کَل:**مخفف کچل

***مُسلِم داشتن:** باور کردن

***نَدامت:**پشیمانی، تأسف

***اَنبّان:** کیسه ای بزرگ که از پوست دباغی شدهٔ گوسفند درست می کنند.

***بَر اثر:**به دنبال، در پی

***بَعینه:**عیناً، مانند

***تَافَتَه:** گداخته،برافروخته

***تَباه:** فاسد، خراب

***تعییه کردن:**آماده کردن،قرار دادن

***جَلّاچَل:** ج جلجل، زنگ، زنگوله

***خُبّت:** پلیدی

***خِلَعَت:** جامه ای که بزرگی به کسی بخشد.

***دستار:** پارچه ای که به دور سر بپیچند، سربند و عمامه

***دِشَنه:** خَنجر

از سری پوسترهای جمع بندی

***شوکت:** جاه و جلال

***صَرعیان:** بیماران مبتلا به عارضهٔ صرع **🔗اصرع: بیماری غش**

***طَرَفه:** شگفت آور، عجیب

***طینت:** سرشت، خوی

***فَرّاغَت:** آسودگی

***مَایه:**سرمایه، دارایی

***مُفلس:** تهی دست، درویش و بی چیز

***مُقبِل:** خوشبخت، نیکبخت و خوش اقبال

***مُلازَمَان:** همراهان

***مَنال:** مال و ثروت، درآمد مستغلات

***موضع:** جا

***هَمّت:** بلندنظری، خواست، کوشش

***بَرّین:** بالابین، برتر

***تاکستان:** باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند.

***حماسه:**دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگ ها و دلاوری ها سخن میرود.

***ردا:** جامه ای که روی جامه های دیگر پوشند، بالاپوش **🔗طَبِیسَان:نوعی ردا**

***شِرافت:** ارجمندی، با شرف بودن

***لِگام:** افسار، دهنهٔ اسب **🔗عِنان: افسار، دهانه**

***اَشَبّاح:**ج شَبّح، کالبدها، سایه ها، سیاهی هایی که از دور دیده می شود.

***اِکْتفا:** بسنده کردن، کفایت کردن

***تَمايِز:** فرق گذاشتن،جدا کردن

***تَمَلّک:** مالک شدن،دارا شدن

***خَلَنگ:** نام گیاهی است، علف جارو **🕌 خَدَنگ:در ساخت نیزه استفاده میشود**

***ذی حیات:** جاندار

***عود:** درختی که چوب آن قهوه ای رنگ و خوشبو است و آن را در آتش می

اندازند که بوی خوش دهد.

***غایبی:** نهایی

***فسفر:** عنصر شیمیایی با رنگ **زرد روشن** که در مجاورت هوا مشتعل می گردد.

***مَائده:** سفره ای که بر آن طعام باشد.

***مَبْتَنی:** ساخته، بنا شده

***مُتراکم:** روی هم جمع شده، بر هم نشیننده، انبوه

***مَخوف:** ترسناک، وحشت زا و هراس انگیز

***مُنحصر:** ویژه، محدود

*موحِش: وحشت آور، ترسناک	*اِکرام: بزرگ داشتن، بخشش داشتن، احترام کردن
*نثار: پیشکش کردن، افشاندن	*سَخّا: بخشش، کَرَم، جوانمردی
*بسیج: فراهم کردن،آمدگی	*عِنايَات: ج عنایت، توجه، حفظ کردن

مبحث: لغت و معنی	ادبیات به سبک امید میران	از سری پوسترهای جمع بندی
بوم: جغد ، سرزمین به زه: آماده برزن: کوچه و محله بر آویختن: جنگیدن، نبرد کردن بر آهیختن: بیرون کشیدن، برکشیدن بر: سینه، آغوش، تن بدگهر: بدذات، بدسرشت، بداصل؛ بدایت: آغاز، ابتدا آهنگ: قصد و تصمیم انعام: نعمت بخشیدن، بخشش، احسان اناء: کوزه، ظرف ازدحام: انبوهی، شلوغی اجل: مرگ رنگ: حيله، مکر، نیرنگ دلُق: جامهٔ پشمین درویشان، خرقة داد: عدل، انصاف، بخشش حرس: جمع حارس، نگهبانان جور: جفا، ستم جذبه: کشش تنگ: ملول،آزرده، دوال، کمند ، نژیک تلاطم: آشوب، شوریdگی، بر هم خوردن تراویدن: ترشحکردن، چکیدن پر خاشجو: جنگطلب پاییدن: مراقبت کردن، زیر نظر داشتن کاویدن: جستوجو کردن قلب: مرکز سپاه،سکه قلبی، دل قریحه: ذوق و استعداد غمی: خسته عنان گران کردن: ایستادن و متوقف کردن اسب عزا: سوگواری، ماتم طرّار: دزد شست: انگشترمانندی از استخوان که هنگام تیراندازی در شست میکنند. سیف: شمشیر سطور: جمع سطر، خطها، نوشته سبیل: رسم، روش،راه،طریقه زینهار: آگاه باش، دوری کن، بر حذر باش رهاورد: سوغات، ارمغان	کرامت: بزرگواری، سرافرازی،بخشش، اعمال اعجاز گونهٔ عرفا کنار: آغوش، دامن ،ساحل،کناره کنام: آشیانه گویا: سخنگو، ناطق گیتی فروز: روشنکنندهٔ دنیا، جهانتاب لعن: نفرین، لعنت مجال: قدرت، یارا، امکان محاوره: گفتوگو مرضیه: پسندیده میغ: ابر نبرده: دلیر، جنگجو نصیب: قسمت و بهره ننگ:عار، سرافکندگی، خجالت نوحه: زاری، ناله. وسعت: استطاعت، توانگری، ثروت یارا: توانایی، قوت، جرئت یارستن: توانستن اعجاب: به شگفت آوردن، شگفتی نمودن اعیان: بزرگان افغان: فریاد، ناله اقناع: قانع ساختن باده: شراب، می بدر: ماه شب چهارده بو قلمون: رنگارنگ، گوناگون بی پایاب: عمیق پایاب :آبی که پا به ته آن رسد و به پا بتوان از آن گذشت. پالیز: بوستان، کشتزار،باغ خبیث: ناپاک، پلید خازن: نگهبان، خزینهدار حجره: اتاق، غرفه توزی: منسوب به توز، پارچهٔ نازک کتانی که در شهر توز میبافتهاند. تماشا: گشتوگذار، نظاره تعمیر: آبادساختن، درستکردن تعجیل: شتاب، عجله کردن تعامل: ارتباطداشتن، با یکدیگر دادوستد کردن تجدد: نوگرایی تَبَع: پیرویکردن، پیرو، پیروان تاس: کاسهٔ مسی، تشت	خدِیو:خداوند، پادشاه دیوان: جایگاه ادارهٔ حکومت زِنهار: آگاه باش، بهرهیز، امان بده سراچه: خانهٔ کوچک شاهد: زیبارو، معشوق شفق: سرخی هنگام غروب شمایل: شکل، ظاهر،چهره صنع: آفرینش، احسان طعن: عیب کردن، به بدی یادکردن عرصه: میدان، جای وسیع علی ای حال: به هر حال، در هر صورت غریو: فریاد، خروش، غو فتراک: ترک بند، تسمه و دوالی که از پس و پیش زین آویزند. فخر: نازیدن، افتخار، مباهات فرجام: عاقبت، سرانجام قرین: همراه، نزدیک، همنشین گو: پهلوان، شجاع گیهان: جهان لگه دویدن: رفتاری بین راه رفتن معمولی و دویدن مبتلا: گرفتار، در بلا افتاده، گرفتار، عاشق متمکّن: دارا، ثروتمند مجال: فرصت مسحور: فریفته، شیفته، جادوشده مشایخ: جمع مشیخه، پیران، مرشدان معرّب: عربی شده مقام: منزلت، جایگاه، درجه مکرمّت: بزرگی، کرامت، جوانمردی ممتنع: محال، ناممکن منش: خوی، خصلت، ویژگی موهبت: بخشش، عطا مهتر: بزرگتر، رئیس(≠ کهتر) نادره: عجیب، بی مانند،بی همتا نام و ننگ: آبرو، حیثیت نشتَر: نیشتر، چاقوی نوک تیز، چاقوی جراحی ولنگاری: بیقیدی هزاهز: آشفتگی، سر و صدا یل: پهلوان، دلاور

مبحث: لغت و معنی

ادبیات به سبک امید میران

از سری پوسترهای جمع بندی

۱۹- معنی واژگان زیر را در صورت نادرست بودن اصلاح کنید:

افسر: دیهیم	ناورد: نبرد	شیراوژن: شیرافکن	کهر: اسب زرد رنگ
پدرام: شاد	اکناف: کنارها	فوج: هدف	قاج: کوههٔ زین
انبان: کیسه	تالائو: درخشش، تابش	مقبل: نیک بخت	طفیلی: وابسته
طفه: شگفت آور	خوالگیر: آشپزی	مجرّد: صرف	سموم: باد سرد و کشنده
رضوان: نگهبان بهشت	اصناف: انواع	فرض: واجب	بن: بلوط
درایت: اندیشه	خازنان: نگهبان	الحاج: اصرار	اسرا: در شب سیر کردن
رشحه: چکیده	دهش: بخشش	ستوه: درمانده	شایق: سخت دل
تازیک: غیر ترک	عفاف: پارسایی	پلاس: گلیم کلفت	متلألئ: تابان، درخشان
طوع: فرمانبردار	تفرج: گردشگاه	تکیده: باریک اندام	رأفت: شفقت
محظوظ: بهره ور	فایق: برگزیده	خطوات: گام ها	خنیده: مشهور
سروش: پیام آور	کازیه: پرونده	صنم: بت	نمط: پارچه ای کلفت که از پشم یا کرک مالیده می سازند
اتراق: توقف طولانی	گُرزه: مار سمی	اهتزاز: جنبیدن	شاپ: برنا
ارغند: خشمگین	مخنقه: گردن بند	فیاض: بسیار بخشنده	آماس: تورم
معطل: بیکار	نژند: اندوه	اختلاف: رفت و آمد	ادبار: پشت کردن
مذلت: خواری	دغل: تنبل	ممد: ادامه دهنده	نژند: خوار و زبون
آفاق: کرانهٔ آسمان	برین: برتر	شگرف: نیرومند	کرنند: اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد
بار: رخصت	نسیان: فراموشی	تطاول: ستم	مباهات: سرافرازی
قهر: خشم	ملال: پژمرده	نمط: روش	بنان: انگشتان
سفاهت: بی خردی	تشر: سخنی همراه با خشونت و اعتراض	قدح کردن: عیب جویی	طیلسان: نوعی ردا
اشرف: افراشته تر	تموز: ماه دهم از سال	دمان: خروشنده، مهیب، هولناک	پیلسم: دارای نشان
غو: خروش	رومیان تقریبا معادل تیر	بسنده: شایستگی	پیامبری
غارب: قوس زیر گردن	ماه	غنا: توانگری	اعراض: شکایت کردن
خیل: گروه، دسته	مراقبت: در اصطلاح عرفانی پی بردن به حقایق است.	آخره: پشت پای اسب	کاینه: موجود
ترگ: نوعی لباس جنگی	معجز: سرپوش	خور: زمین پست	گرزه: خشمگین
سریر: منصب	تداعی: یادآوری	رُعب: هراسناکغوک: مرغ حق	سر سام: هذیان، سرگیجه
پرده: نا مرتب	مستور: پنهان	نسیان: فراموشی	سامان: درخور، میسر، امکان
صدر: بالای مجلس	میغ: ابر	تقریظ: ستودن	دمساز: مونس، همراه
رقعه: نامه	مرغزار: چراگاه	دَد: جانور درنده	آوند: آونگ، آویزان، آویخته
نشئه: سرخوشی، کیفوری	صباح: زیبایی	کیوان: سیارهٔ مریخ	وزر: بار سنگین
آستانه: آغاز	تفریط: زیاده روی	نهیپ: فریادفهراس، هیبت	
شرزه: خشمگین		حمیت: تلاش کردن	
		مدرس: موضع تدریس	

سریر کردن: توجه کردن

باز بسته: پیوسته، مرتبط

دستور: وزیر

مرشد: پیشوا

غاشیه: از نام های قیامت

مخنقه: گردن بند

ضجه: شیون

شیدا: عاشق

مرتعش: لرزان

گرم رو: مهربان

وادی: سرزمین

عماد: تکیه گاه

تعب: رنج

ملاک: میار، اصل هر چیز

مولع: آزمند، شیفته، بسیار بخیل

محال: ناممکن، بی اصل، دروغ

خیره: لجوج

صولت: غوغا

بی تکلف: صمیمی

گیر: خفتان

اهلیّت: رام

خبث طینت: پلید

جلجل: زنگوله

منّت: نیکویی

ترباق: زهر

تاک: رز

مدام: می

معمر: سالخورده

کتابت: نوشتن

عتاب: امیدواری

روایی: ارزش، اعتبار

وادی: بیابان

جلی: واضح، درشت

دیلاق: پخمه

۲۰- معانی کدام واژه ها، «همگی» درست است؟

(الف) دستور: مشاور، اجازه، وزیر، راهنما

(ب) طاق: رواق، سقف، یکتا، ابرو

(پ) تعلّل: اهمال کردن، عذر آوردن، درنگ، به تعویق انداختن کاری

(ت) اندیشه: بدگمانی، ترس، اندوه، خروشان

(۱) الف، پ (۲) ب، ت (۳) ت، پ (۴) الف، ب

۲۱- معنای چند واژه در مقابل آن درست آمده است؟

(افسرده: سرمازده) (کربت: ظلم و ستم) (ولیمه: مهمانی و عروسی) (پگاه: هنگام غروب) (کباده: نوعی کمان) (معمر: سال خورده) (سجّیه: عادت) (جبهه: رخسار) (گرم رو: کوشا)

(۱) سه (۲) چهار (۳) پنج (۴) شش

۲۲- در کدام گزینه معنای واژه ای نادرست است؟

(۱) روایی: ارزش/عتاب: تندی/کلک: آتشدان

(۲) تعب: رنج/استغنا: نیازمندی/نیک: پی: خوش قدم

(۳) ناورد: نبرد/حمایل: محافظ/اسپردن: پیمودن

(۴) تطاول: تعدی/کنف: کناره/متقاعد: مجاب

۲۳- در کدام گزینه به معنی درست واژه های «رایت، چنبر، هنگامه، غنا» اشاره شده است؟

(۱) بیرق، بلند، غوغا، توانایی

(۲) دوراندیشی، حلقه، جمعیت مردم، نغمه

(۳) پرچم، طوق، شلوغی، دستگاه موسیقی

(۴) درفش، باریک، دادوفریاد، آواز خوانی

۲۴- معنی چند واژه در روبه روی آن درست نوشته شده است؟

«اورنگ: تخت/الحاج: یاریگر/سندروس: ترسیده/مهمل: کجاوه/جافی: ستم

دیده/ درع: زره/خور: زمین پست/خدنک: علف جارو/نژند: خوار و زبون/

مناسک: جای عبادت حاجیان»

(۱) چهار (۲) پنج (۳) هفت (۴) هشت

۲۵- در کدام گزینه، معنی تمام واژه ها، درست هستند؟

(۱) خاییدن: به دندان نرم کردن/بُشن: بوتهٔ گل/سنان: سرنیزه

(۲) دانگ: یک ششم چیزی/ارغنا: زیبا/کَلّه: برآمدگی پشت پای اسب

(۳) گُمیت: اسب خال دار/ستوه: درمانده/کید: فریب

(۴) دهش: بخشش/تجلی: آشکار شدن/خواجه وش: گدامنش

سؤال ۱۹: درایت: آگاهی، تدبیر / طوع: فرمان بری، اطاعت، فرمان برداری / اتراق: توقف کوتاه، توقف چندروزه/آفاق: کرانه های آسمان / غارب: میان دو کتف/ ترگ: کلاه خود / سریر: تخت پادشاهی، اورنگ / پرده: آهنگ و نغمه های مرتب، حجاب / خوالگیر: آشپز / خازنان: نگهبانان/ تفرج: گردش / کازیه: جاکاغذی / نژند: افسرده، غمگین/ ملال: پژمردگی، اندوه، افسردگی/ تفریط: کوتاهی/ فوج: گروه، دسته / ممد: یاری دهنده / قدح کردن: عیب کردن، سرزنش کردن، طعنه زدن / بسنده: سزاوار، شایسته، کامل، کافی / غنا: سرود، نغمه، دستگاه موسیقی، آواز خوانی / آخره: پنبهٔ زیر گردن، قوس زیر گردن / رُعب: ترس، دلهره، هراس / غوک: قورباغه / کیوان: سیارهٔ زحل / حمیت: غیرت، مردانگی، جوانمردی/ کهر: اسبی که به رنگ سرخ تیره است / سموم: بادبسیار گرم و کشنده / بن: پستهٔ وحشی / شایق: مشتاق، آرزومند / بنان: سرانگشت، انگشت / جسیم: خوش اندام / گرزه: نوعی مار سمی / سرپر کردن: توقف کوتاه / گرم رو: مشتاق، به شتاب رونده، چالاک، کوشا / مولع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند / صولت: هیبت، شکوه، جلال، قدرت / اهلیت: شایستگی، لیاقت / خبث طیت: بدجنسی، بدذاتی / ترباق: پاد هر / دیلاق: آدم دراز قد

۲۰. گزینه ۲ - گزینه ۳ کربت: غم و اندوه / ولیمه: طعامی که در مهمانی و عروسی دهند / پگاه: صبح زود، هنگام سحر / کباده: وسیله ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن / جبهه: پیشانی

۲۲ گزینه ۲ استغنا: بی نیازی ۲۳ گزینه ۳ رایت: بیرق، پرچم، درفش

/ چنبر: چنبره، گردن بند، طوق، حلقه / هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم / غنا: سرود، نغمه، دستگاه موسیقی، آواز خوانی ۲۴ گزینه ۱ الحاج: اصرار کردن / سندروس: صمغی زرد رنگ / مهمل: بیهوده، سست / جافی: جفاکار، ستم کننده

۲۵ گزینه ۲ بنشن: خواروبار/ کمیت: اسب سرخ رنگ /

خواجه وش: کدخدا منش



امیدمیران

MIRAN_ADABIYAT

